

یکی از آنها سه دژ از آلان را گشود و دیگری قلعه‌های تومانشاه^۱ را در تصرف آورد و با مردمش صلح کرد. در سال ۱۱۸، بار دیگر معاویه و سلیمان به جنگ رومیان رفتند و هم در این سال، مروان بن محمد از آرمینیه به راه افتاد و به سرزمین ورنیس^۲ وارد شد. ورنیس به خزر^۳ گریخت و به دژی از آن فرود آمد و مروان آن دژ را در محاصره گرفت. ورنیس کشته شد و اهل دژ تسلیم شدند. مروان جنگجویان را بکشت و زن و فرزندشان را به اسیری گرفت. در سال ۱۱۹، مروان بن محمد از آرمینیه حرکت کرد و به بلاد آلان از بلاد خزر داخل شد و همچنان برفت تا به بَلْتَجَر و سمندر رسید و با خاقان روبه‌رو گردید. خاقان از آنجا بگریخت. در سال ۱۲۰، سلیمان بن هشام به غزا رفت و سنده را گشود و اسحاق بن سَلَم^۴ العقیلی با تومانشاه جنگید و دژهای آن را گشود و سرزمینش را ویران کرد. در سال ۱۲۱ مروان از آرمینیه به قلعه بیت‌السریر تاخت آورد و از مردمش جماعتی را کشت و جماعتی را اسیر کرد. سپس با قلعه‌های دیگر نیز چنین کرد و به غومیک^۵ وارد شد. آنجا دژ پادشاه بود، از آنجا بگریخت و به دژی دیگر به نام خیزج^۶ درآمد. در آنجا تخت زرین پادشاه بود. مروان آن تخت را به دست آورد و با پادشاه چنان نهاد که در هر سال هزار برده و صد هزار مد طعام بدهد. آن‌گاه وارد سرزمین ازروبطران^۷ شد و با پادشاهش مصالحه کرد. سپس به سرزمین تومان^۸ و سرزمین حمزین^۹ درآمد و شهرهایشان را ویران نمود و دژی را در حمزین به مدت یک ماه در محاصره گرفت تا مردمش تسلیم شدند، سپس به سرزمین مسداز حمله آورد و آن را به صلح بگشود؛ آن‌گاه، راهی گیلان^{۱۰} شد و مردم گیلان و طبرستان با او صلح کردند. همه این ولایات بر ساحل دریا هستند، از آرمینیه تا طبرستان. و در این سال، مَسَلَمَة بن هشام به روم لشکر برد و چند مَطْمُورَه بگرفت. در سال ۱۲۲ بَطَّال کشته شد. نام او عبدالله، ابوالحسین الانطاکی بود. او در سرزمین روم جنگ بسیار کرده بود و حملات فراوان به رومیان آورده بود. مسلمة او را با ده هزار جنگاور بر مقدمه بفرستاد. او همچنان می‌جنگید تا در این

۱. قومان‌شاه
 ۲. ارقیس
 ۳. حرور
 ۴. مسلم
 ۵. غزسک. دیگر ضبطها در ابن اثیر: غومسک، محرسک
 ۶. جرج
 ۷. ارزق و نصران
 ۸. نومان
 ۹. حمزین
 ۱۰. ابن اثیر: کتیران و کتیران

سال در آن سرزمین کشته شد. در سال ۱۲۴، سلیمان بن هشام که ولیعهد پدر بود به روم لشکر راند و با الیون پادشاه روم روبه‌رو شد؛ او را شکست داد و غنایم گرفت. در سال ۱۲۵، رومیان به دژ زبطره^۱ آمدند. این دژ را حبیب بن مسلمة الفهری گشوده بود. رومیان آن را ویران کرده بودند. حبیب بنایی ناستوار بساخت. بار دیگر، در ایام مروان ویرانش کردند. هارون الرشید بار دیگر آن را بساخت؛ رومیان در عهد مأمون ویرانش نمودند. مأمون فرمان داد تا آن را به استواری برآوردند. باز هم در ایام معتصم رومیان بدان راه یافتند و خبر آن مشهور است. در این سال، ولید بن یزید، برادر خود عمر بن یزید را به غزا فرستاد و اسود بن بلال المحاذی^۲ را از راه دریا با لشکری به قبرس فرستاد تا مردمش را میان فرمانبرداری از شام یا روم مخیر گرداند. آنان دو گروه شدند و هر گروه جایی را برگزیدند. در سال ۱۳۰، ولید بن هشام به روم لشکر برد و در عمق فرود آمد و دژ مَرَعش را بنا کرد.

۱. زبطره

۲. محاربی

عمال بنی امیه در نواحی

معاویه در آغاز خلافتش به سال ۴۰، عبدالله بن عمرو بن العاص را امارت کوفه داد سپس او را عزل کرد و مغیره بن شعبه را به جای او فرستاد تا با مردم نماز بخواند و شریح قاضی را در آن شهر منصب قضا داد. بدان هنگام که میان حسن (ع) و معاویه صلح افتاد، حمران بن ابان بر بصره استیلا جست. معاویه بشر بن ابی آزطاة را به بصره فرستاد و او را به کشتن فرزندان زیاد بن ابیه فرمان داد. زیاد از سوی علی بن ابی طالب (ع) عامل فارس بود و ما پیش از این، در این باب سخن گفتیم. سپس عبدالله بن عامر کزیز بن حبیب بن عبد شمس را امارت بصره داد و خراسان و سجستان را به قلمرو او پیوست. حبیب بن شهاب را ریاست شرطه داد و عمیره بن یثربی^۳ را مسند قضا. عمرو بن العاص همان مقام و سمت را داشت که پیش از این داشت. عمرو بن العاص در سال ۴۱، عقبه بن نافع بن عبد قیس را که پسر خاله او بود، از سوی خود امارت افریقیه داد. او تا لواته و مزانه پیش رفت. مردم آن دیار، نخست سر به فرمانش نهادند آن‌گاه از طاعت او سر برتافتند. عقبه با آنان نبرد کرد و کشتارشان نمود و اسیران گرفت. سپس در سال ۴۲، غدامس را در تصرف آورد و کشتار کرد و اسیران گرفت و در سال ۴۳، ودان را گرفت.

در سال ۴۲، معاویه مروان بن الحکم را امارت مدینه داد و عبدالله بن الحارث بن نوفل را منصب قضا. و نیز در این سال، خالد بن العاص بن هشام را حکومت مکه داد. در این ایام، حبیب بن مسلمة الفهری در آرمینیه بود، معاویه حکومت آن دیار به او داد. حبیب در سال ۴۲ بمرد. ابن عامر در این سال عبدالله بن سوار العبیدی را حکومت ثغر هند داد و گویند: معاویه بود که او را بدین منصب برگزید. نیز در این سال، ابن عامر قیس بن الهیثم

۱. بشر

۲. عمیر

۳. تبری

را از خراسان عزل کرد و به جای او عبدالله بن خازم^۱ را فرستاد. سپس در سال ۴۴ معاویه، عبدالله بن عامر را از بصره عزل کرد و حارث بن عبدالله الازدی را به جای او معین کرد. ولی چهار ماه بعد، او را نیز عزل نمود و زیاد را در سال ۴۵ به جای او فرستاد. نیز حکم بن عمر الغفاری را حکومت خراسان داد و اسلم بن زُرعة الکلابی را عهده‌دار امر خراج کرد. اما حکم بمرد و معاویه در سال ۴۷، خلید بن عبدالله الحنفی را جانشین او ساخت. معاویه در سال ۴۸، غالب بن فضالة اللیثی را امارت خراسان داد و مروان الحکم را در سال ۴۹ عزل کرد و سعید بن العاص را به جای او حکومت مدینه داد. سعید بن العاص، عبدالله بن الحارث را از مسند قضا عزل کرد و ابو سلمة بن عبدالرحمان را منصب قضا داد.

در سال ۵۰، مُغیرة بن شُعْبه بمرد و معاویه بصره و کوفه را به زیاد داد. زیاد سَمُرَة بن جُنْدَب را به جای خود در بصره نهاد و خود به کوفه آمد. او سال را میان این دو شهر تقسیم می‌کرد. در همین سال معاویه، افریقیه را از معاویه بن حدیج گرفت و به عُقْبَة بن نافع الفهّری داد. او در زویله و برقه اقامت داشت؛ از زمانی که در عصر عمرو بن العاص آن سرزمین را گرفته بود، امارت آن همچنان با او بود. آن‌گاه او را به ده هزار جنگجویاری نمود. او نیز بلاد بربر را که اسلام آورده بودند، به قلمرو خود افزود و سرزمین‌هایی را زیر پی نوردید و شهر قیروان را بنا نمود و سپاهیان مسلمان را در آن جای داد. آن‌گاه معاویه [مسلمة بن مخلد الانصاری را بر مصر و افریقیه امارت داد. او نیز^۲] یکی از موالی خود ابوالمهاجر را به افریقیه فرستاد. ابوالمهاجر، بر عُقْبَة سخت گرفت و عزلش نمود. عُقْبَة به شام آمد، معاویه از او پوزش خواست و وعده داد که قلمرو پیشین را به او بازگرداند ولی معاویه بمرد و یزید در سال ۶۲ او را به افریقیه فرستاد.

واقدی گوید که: عُقْبَة بن نافع در سال ۶۴ به افریقیه رفت و شهر قیروان را پی افکند و همواره در آنجا بود تا سال ۶۲ که یزید بن معاویه عزلش نمود و ابوالمهاجر را به جای او فرستاد. او عقبه را حبس کرد و بر او سخت گرفت تا آن‌گاه که یزید به آزادی‌اش فرمان داد. عقبه پس از آزادی به شام آمد و یزید بار دیگر او را به کارش بازگردانید. عُقْبَة ابوالمهاجر را حبس کرد و خود به جنگ بیرون آمد و کشتارهای سخت نمود، تا آن‌گاه که

۱. خازم

۲. برای تکمیل مطلب، عبارت میان دو قلاب از طبری افزوده شد. ذیل حوادث سال ۵۰.

به دست قبایل کسیله کشته شد. و ما در این باب سخن خواهیم گفت.

در سال ۵۱، زیاد، ربیع بن زیاد الحارثی را حکومت خراسان داد. [حکم بن عمرو الغفاری به هنگام مرگ خود انس بن ابی اناس را به جای خود نهاده بود. زیاد او را عزل کرد] ^۱ و خُلید بن عبدالله الحنفی را به جای او گماشت. در سال ۵۳، زیاد بمرد. در این سال سَمُرَة بن جُنْدَب بر بصره امارت داشت و عبدالله بن خالد بن اسید بر کوفه.

در این سال ربیع بن زیاد الحارثی که از سوی زیاد عامل خراسان بود بمرد. او، پسرش عبدالله را به جای خود نهاده بود ولی عبدالله نیز پس از دو ماه بمرد و خُلید بن یربوع الحنفی به جای او نشست هم در این سال فیروز الدیلمی که از جانب معاویه امارت صنعاء ^۲ را داشت بمرد.

در سال ۵۴ معاویه، سعید بن العاص را از مدینه عزل کرد و مروان بن حکم را به جای او فرستاد. در سال ۵۷، او را نیز عزل کرد و ولید بن عتبه ^۳ ابن ابی سفیان را امارت داد. در سال ۵۴، ^۴ ابن جُنْدَب را از بصره عزل کرد و عبدالله بن عمرو بن غیلان را به بصره فرستاد و عبدالله بن زیاد را امارت خراسان داد. در سال ۵۵، او را در بصره به جای عبدالله بن عمرو بن غیلان امارت داد.

معاویه در سال ۵۶، سعید بن عثمان بن عفان را حکومت خراسان داد و در سال ۵۸ معاویه، ضحاک بن قیس را از کوفه عزل کرد و به جای او، ابن ام الحکم خواهرزاده خود را فرستاد. نام ابن ام الحکم، عبدالرحمان بن عثمان الثقفی بود. مردم کوفه او را بیرون راندند معاویه نیز او را حکومت مصر داد. چون به نزدیکی مصر رسید، معاویه بن حدیج او را دیدار کرد و نزد معاویه اش بازگردانید.

معاویه در سال ۵۹، نعمان بن بشیر را امارت کوفه داد و عبدالرحمان بن زیاد را به خراسان فرستاد. او نیز پیشاپیش، قیس بن الهیثم السلمی را روانه نمود. قیس اسلم بن زُرعه را حبس کرد و سیصد هزار درهم از او بستند.

چون در سال ۶۰، معاویه بمرد، حکام او بر نواحی چنین بودند: بر سجستان عباد بن زیاد و بر کرمان شریک بن اعور.

۱. مطلب میان دو قلاب از طبری تکمیل شد. ذیل حوادث سال ۵۱.

۲. صفا

۳. عقبه

۴. ۵۹

یزید در آغاز حکومتش ولید بن عتبه^۱ ابن ابی سفیان را از مدینه و حجاز عزل کرد و عمرو بن سعید اشدق را بر آنجا امارت داد. سپس در سال ۶۱، او را نیز عزل نمود و ولید را به جای خود بازگردانید. نیز سَلَمَ^۲ ابن زیاد را امارت خراسان داد. سلم، حارث بن معاویه الحارثی را به خراسان فرستاد. همچنین برادر خود، یزید را حکومت سجستان داد. برادرشان عباد بن زیاد در سجستان بود که با آمدن آن دو از سجستان بیرون آمد. یزید بن زیاد با مردم کابل نبرد کرد و شکست خورد. سلم که این خبر شنید، طلحة الطلحات یعنی طلحة بن عبدالله بن خَلَفَ الحُزاعی را به سجستان فرستاد. او یک سال در آن سامان بماند.

در سال ۶۲، یزید، عُمَیْه بن نافع را به افریقیه فرستاد. او، ابوالمهاجر را به حبس افکند و زُهَیْر بن قیس البَلَوی را چنانکه خواهیم گفت امارت قیروان داد.

در این سال مسلمة بن مخلد الانصاری امیر مصر بمرد و یزید در سال ۶۴ به هلاکت رسید. او عراق را به عبیدالله بن زیاد داد. مردم بصره عبدالله بن الحارث بن تَوْفَل بن الحارث بن عبدالمطلب، ملقب به ببه را بر خود امیر ساختند و ابن زیاد به شام گریخت. عامر بن مسعود از جانب ابن الزبیر به کوفه آمد. در آنجا از اختلاف مردم ری که فرخان بر آنان حکومت می‌کرد، آگاه شد و محمد بن عُمَیر بن عَطَارِدین حاحب را به ری فرستاد. مردم ری در نبردی او را شکست دادند. پس عتاب بن ورقاء را روانه نمود. عتاب، با مردم ری نبردی سخت کرد و آنان را در هم شکست.

آن‌گاه با مروان بن الحکم بیعت شد. او به مصر رفت و آن سرزمین را از دست عبدالرحمان بن جحدم^۳ الفهری^۴ بستند. او از داعیان ابن الزبیر بود و عمرو بن سعید را بر آن دیار امارت داد. سپس او را برای روبه‌رو شدن با مُضْعَب بن الزبیر گسیل داشت و این به هنگامی بود که عبدالله برادرش او را به شام فرستاده بود. پس مروان پسر خود، عبدالعزیز را حکومت مصر داد و او همچنان در آن مقام بود تا در سال ۸۵ که بمرد و عبدالملک، پسر خود عبدالله بن عبدالملک را به مصر فرستاد.

مردم خراسان پس از مرگ یزید سَلَمَ^۵ ابن زیاد را خلع کردند. او مُهَلَّب بن ابی صُفْرَه را

۲. مسلم
۴. الفرشی

۱. سالم
۳. حجاج
۵. سالم

به جای خود نهاد. آن‌گاه، عبدالله بن خازم^۱ به خراسان آمد. او در خراسان راه خودکامگی پیش گرفت. مردم کوفه نیز عمرو بن حُرثت جانشین ابن زیاد را راندند و با ابن‌الزبیر بیعت کردند تا مختارین ابی عبیده از سوی ابن‌الزبیر به امارت کوفه رسید و این واقعه شش ماه بعد از هلاکت یزید بود. شریح نیز در آن ایام آشوب و فتنه از قضاوت سر باز زد. ابن‌الزبیر در سال ۶۵ هجری عبدالله برادر خود را از مدینه عزل کرد و مُصعب را به جای او گماشت. هم در این سال، بنی تمیم در خراسان بر عبدالله بن خازم بشویدند و بُکَیر بن وشاح^۲ سبب غلبه او بر مخالفان گردید.

در سال ۶۶ هجری مختار بر ابن مطیع عامل عبدالله بن‌الزبیر در کوفه مستولی شد. مروان در سال ۶۵ هجری بمرد و پسرش عبدالملک بن مروان به جای او نشست. ابن‌الزبیر، برادر خود مُصعب را بر بصره امارت داد و جابر بن‌الاسود بن عوف الزُّهَری را به جای او به مدینه فرستاد. آن‌گاه عبدالعزیز بن مروان در سال ۷۱ هجری را در تصرف آورد و خالد بن عبدالله بن خالد بن اُسَید^۳ را حکومت بصره و برادر خود بشر بن مروان را حکومت کوفه داد. در این ایام عبدالله بن خازم در خراسان بود و برای ابن‌الزبیر دعوت می‌کرد و بُکَیر بن وشاح التمیمی برای عبدالملک و او بود که ابن خازم را به قتل آورد. پس از آن عبدالملک او را حکومت خراسان داد.

در مدینه طلحه بن عوف بعد از جابر بن‌الاسود از سوی عبدالله بن‌الزبیر حکومت یافت، و عبدالملک، طارق بن عمرو، از موالی عثمان را به مدینه فرستاد و او بر مدینه استیلا یافت. پس عبدالله بن‌الزبیر، در سال ۷۳ هجری کشته شد و عبدالملک بی هیچ رقیبی به کار خلافت پرداخت. او، برادر خود محمد را بر جزیره و ارمینیه حکومت داد. و خالد بن عبدالله را از بصره عزل کرد و قلمرو او را به قلمرو برادر خود بشر درافزود. بشر به جانب بصره روان گردید و عمرو بن حرث را حکومت بصره داد و حجاج بن یوسف را والی حجاز و یمن و یمامه ساخت.

عبدالملک در سال ۷۴ هجری ابودریس الخولانی را منصب قضا داد و برادر خود بشر را فرمان داد که مَهَلَب بن ابی صُفْرَه را به جنگ ازارقه بفرستد. نیز بُکَیر بن وشاح را از خراسان عزل کرد و به جای او امیه بن خالد بن اُسَید را فرستاد. امیه، پسر خود عبدالله را

۲. وشاح

۱. حام
۳. عبدالله بن اسد

امارت سجستان داد.

زُهَیر بن قیس البَلَوی در افریقیه بود، در سال ۶۹ بربرها او را کشتند و عبدالملک در آن ایام، سرگرم فتنه ابن‌الزبیر بود. چون از آن کار فراغت جست، در سال ۷۴ حسان بن النعمان القیسانی را با لشکری گران که چون آن دیده نشده بود، به بربر فرستاد. او در بربر کشتار بسیار کرد و رومیان و بربرها را پراکنده ساخت و کاهنه را به قتل آورد و این وقایع در تاریخ افریقیه آمده است.

آن‌گاه عبدالملک در سال ۷۵، حَجَّاج بن یوسف را فقط بر عراق حکومت داد و سعید بن اَسَلَم بن زُرْعَة را به امارت سند فرستاد. سعید در نبردهای آن سامان کشته شد. در این روزگاران فتنه خوارج هم اوج گرفته بود. ابان بن عثمان حاکم مدینه بود و شَرِیح قاضی کوفه و زرارة بن اوفی قاضی بصره بود، بعد از هشام بن هییره و عبدالله بن قیس ابن مَخْرَمه قاضی مدینه. آن‌گاه نبردهای خوارج پیش آمد و ما در اخبار بدان اشارت خواهیم کرد.

در سال ۷۸ عبدالملک، امیه بن عبدالله را از خراسان و سجستان عزل کرد و آن دو ناحیه را به قلمرو حَجَّاج افزود. حَجَّاج نیز مَهَلَّب بن ابی صُفْرَه را به خراسان فرستاد و عبدالله بن ابی بَکْرَه را به سجستان. در این سال قضای کوفه در عهده شَرِیح بود و موسی بن انس عهده‌دار قضای بصره. اما شَرِیح از قضای کوفه استعفا کرد. در سال ۸۱ ابو بَرْدَه بن ابی موسی به جای او منصوب گردید. آن‌گاه قضای بصره را عبدالرحمان بن اَدِیْنَه بر عهده گرفت. عبدالرحمان بن الاشعث خروج کرد و سجستان و کرمان و فارس و بصره را در تصرف آورد. چون ابن الاشعث کشته شد، وضع به حال نخستین بازگشت.

در سال ۸۲، مَهَلَّب بن ابی صُفْرَه بمرد. او، پسرش یزید را به جای خود معین کرده بود. حَجَّاج نیز او را در آن مقام باقی گذاشت. در این سال عبدالملک، ابان بن عثمان را از مدینه عزل کرد و هشام بن اسماعیل المَخْزومی را به جای او نهاد. هشام نیز تَوْفَل بن مُسَاجِق را از قضای مدینه عزل کرد و عمرو بن خالد الزرقی^۲ را جانشین او ساخت. و هم در این سال، حَجَّاج شهر واسط را بنا نمود.

در سال ۸۵ حجاج، یزید بن مَهَلَّب را از خراسان عزل کرد و هشام، برادر یزید یعنی مَفْضَل را اندک زمانی به جای او منصوب نمود. پس قُتیبَة بن مسلم امارت یافت. در سال

۸۶ عبدالملک بن مروان بمرد. ولید بن عبدالملک در آغاز حکومتش، هشام بن اسماعیل را از مدینه عزل کرد و در سال ۸۷ عمر بن عبدالعزیز را به جای او گماشت. عمر، ابوبکر بن عمرو بن حزم را قضای مدینه داد، حجاج، جرّاح بن عبدالله الحکمی را امارت بصره داد و عبدالله بن اذینه را منصب قضاء و نیز ابوبکر بن ابوموسی الاشعری را قضای کوفه.

ولید در سال ۹۰، عبدالله بن عبدالملک حاکم مصر را، که پدرش او را بدین مقام گماشته بود، عزل کرد و به جای او، قُرّة بن شریک را امارت داد. در سال ۹۱، ولید عموی خود محمد بن مروان را از حکومت جزیره و ارمینیه عزل کرد و برادر خود مسلمة بن عبدالملک را به جای او فرستاد. طارق بن زیاد از جانب مولای خود موسی بن نصیر عامل ولید در قیروان در طنجه^۱ در اقصای مغرب بود. او از خشکی ها و دریا گذشت و به اندلس وارد شد.

در سال ۹۲، طارق بن زیاد اندلس را فتح کرد و ما در اخبار آن خواهیم آورد. در سال ۹۳، عمر بن عبدالعزیز از حجاز عزل شد و خالد بن عبدالله بر مکه و عثمان بن حیّان بر مدینه امارت یافت.

در سال ۹۵، حجاج بمرد.

در سال ۹۶، ولید بن عبدالملک بمرد و در این سال، قُتیبَة بن مسلم به سبب شورش که علیه سلیمان بن عبدالملک برپا کرده بود، کشته شد. سلیمان، یزید بن مَهَلَب را امارت خراسان داد و هم در این سال، قُرّة بن شریک از دنیا برفت. در این سال، ابوبکر^۲ بن محمد بن عمرو^۳ بن حزم حکومت مدینه را داشت و عبدالعزیز بن عبدالله بن خالد بن اُسَید حکومت مکه را. بر قضای کوفه، ابوبکر بن ابی موسی^۴ بود و بر قضای بصره، عبدالرحمان بن اذینه.

در سال ۹۷، سلیمان بن عبدالملک، عبدالله بن موسی بن نصیر را از افریقیه عزل کرد و قلمرو او را به محمد بن یزید القرشی داد. تا آنگاه که سلیمان زنده بود، در آن مقام بود. از آن پس عمر بن عبدالعزیز، جای او را در سال ۱۰۰ به اسماعیل بن عبیدالله^۵ داد.

۲. ابوبکر
۴. ابوبکر بن موسی

۱. طنجه
۳. عمر
۵. عبدالله

در سال ۹۸، در ایام سلیمان بن عبدالملک، طبرستان و جرجان به دست یزید بن مُهَلَّب فتح شد.

در سال ۹۹، عمر بن عبدالعزیز، عَدِیُّ بن أَرْطَاة الفَزَارِی را حکومت بصره داد و او را فرمود تا یزید بن مُهَلَّب را همچنان بسته نگه‌دارد. قضای بصره، بر عهده حسن بن ابی الحسن البصری بود، آن‌گاه به ایاس بن معاویه واگذار شد و حکومت کوفه را عبدالحمید بن عبدالرحمان بن یزید بن الخطّاب بر عهده داشت. عمر بن عبدالعزیز، جَرّاح بن عبدالله الحَکَمی را به حکومت خراسان فرستاد. در سال ۱۰۰ جَرّاح از مقام خود عزل گردید و عبدالرحمان بن نُعَیم القُشَیری^۱ به جای او به خراسان رفت. هم در این سال عمر بن عبدالعزیز، عمر بن هُبَیره الفَزَارِی را به جزیره فرستاد و اسماعیل بن عبدالله، از موالی بنی مخزوم را به افریقیه و سَمْح بن مالک الخولانی را به اندلس روانه کرد.

در سال ۱۰۲ یزید بن عبدالملک، برادر خود مَسَلَمَه را امارت عراق و خراسان داد. او نیز سعید بن عبدالعزیز بن الحارث بن الحَکَم بن ابی العاص بن اُمَیّه را موسوم به سعید خُذَیْنه، به خراسان فرستاد. هم در این سال یزید بن عبدالملک مَسَلَمَه را که در ارسال خراج تعلق می‌کرد، عزل نمود و یزید بن هبیره را به جای او فرستاد. نیز قضای کوفه را به قاسم بن عبدالرحمان بن عبدالله بن مسعود داد و قضای بصره را به عبدالملک بن یعلی. حکومت مصر، بر عهده اسامه بن زید بود، او بعد از قره بن شریک این مقام را یافت.

در سال ۱۰۳ عمر بن هُبَیره، سعید خُذَیْنه^۲ را از خراسان عزل کرد و سعید بن عمرو الحَرّشی^۳ را به جای او گذاشت، و هم در این سال یزید بن عبدالملک مکه و مدینه را به عبدالرحمان بن الضحاک سپرد و عبدالعزیز بن عبدالله بن خالد را از مکه و طائف عزل کرد و عبدالواحد بن عبدالله التّضری^۴ را به جای او امارت داد.

در سال ۱۰۴ یزید جَرّاح بن عبدالله الحَکَمی را حکومت ارمینیه داد و عبدالرحمان بن الضحاک را پس از سه سال از حکومتش از مکه و مدینه عزل کرد و عبدالواحد عبدالله التّضری را به حکومت آن دو شهر گماشت. نیز ابن هُبَیره، سعید الحَرّشی را از خراسان عزل کرد و مسلم بن سعید بن اسلم بن زُرْعَة الکیلابی را به جای او فرستاد و قضای کوفه را به حسین بن حسین الکندی داد.

۲. حذیفه

۴. البصری

۱. قرشی

۳. جریشی

در سال ۱۰۵، یزید بن عبدالملک بمرد و هشام به خلافت رسید. او ابن هبیره را از عراق عزل کرد و به جای او خالد بن عبدالله القسری را گماشت. در سال ۱۰۶، خالد، برادر خود اسد را به خراسان فرستاد و مسلم بن سعید را از آنجا عزل کرد. خالد عقبه بن عبدالاعلی را برای نماز بصره و ثمامه بن عبدالله بن انس را برای امر قضا به آن شهر معین کرد. همچنین در سال ۱۰۵، جنید بن عبدالرحمان امارت سند یافت.

در سال ۱۰۶ هشام، حرّ بن یوسف را امارت موصل داد و عبدالواحد بن عبدالله النَّضری را از حجاز عزل نمود و ابراهیم بن هشام بن اسماعیل المَخزومی را به جای او معین کرد. ابراهیم محمد بن صفوان الجُمحی را در مدینه منصب قضا داد، سپس او را عزل کرد و صَلْت الکندی را به جای او قرار داد.

در سال ۱۰۷، هشام، جَرّاح بن عبدالله الحَکَمی را از آرمینیه و آذربایجان عزل کرد و برادرش مَسْلَمَه را به جای او فرستاد. مَسْلَمَه نیز حارث بن عمرو الطّایبی را در آن نواحی امارت بخشید.

در سال ۱۰۸، یوسف بن عمر امارت یمن یافت.

در سال ۱۰۹ خالد عبدالله برادر خود اسد بن عبدالله را از خراسان عزل کرد و هشام، آشرس بن عبدالله السُّلمی را به خراسان فرستاد و فرمان داد تا با خالد مکاتبه کند. خالد به جای برادر خود، حکم بن عَوّانة الکلبی را برگزیده بود، ولی هشام او را نپذیرفت و عزلش کرد.

در سال ۱۰۹، بشر بن صفوان - عامل قیروان - بمرد. هشام، عبیده بن عبدالرحمان بن الاغرّ السُّلمی را به جای او برگزید. عبیده، یحیی بن سلَمَة الکلبی را از اندلس عزل کرد و حذیفه بن الأحوص الاشجعی را به جای او گماشت ولی پس از شش ماه او را عزل کرد، و عثمان بن ابی نَسعة^۱ الخثعمی را امارت داد.

در سال ۱۱۰، خالد بن عبدالله امور نماز و احداث و شرطه‌ها و قضای بصره را به بلال بن ابی بُرده سپرد و ثمامه را از قضای آن عزل کرد.

در سال ۱۱۱، هشام، آشرس بن عبدالله را از خراسان عزل کرد و جنید بن عبدالرحمان بن عمرو بن الحارث بن خارجه بن سنان بن ابی حارثة المُرّی را به جای او نصب و مَسْلَمَه را از آرمینیه عزل کرد و جَرّاح بن عبدالله الحَکَمی را امارت آن دیار داد.

نیز در این سال، عبیده بن عبدالرحمان عامل افریقیه، عثمان بن ابی نسهه را از اندلس عزل کرد و امارت اندلس را به هَیثم بن عبید الکیسانی داد.

در سال ۱۱۲، ترکمانان جَزّاح بن عبدالله الحَکَمی - حاکم ارمینیه - راکشتند. هشام، سعید الحرّشی را به جای او فرستاد. همچنین هَیثم عامل اندلس بمرد و آنان خود، محمد بن عبدالملک^۱ الأشجعی را به مدت دو ماه بر خود امارت دادند تا آن‌گاه که عبدالرحمان بن عبدالله الغافی به جای او تعیین گردید. در سال ۱۱۳، عبدالرحمان از سوی عبیده بن عبدالرحمان السُّلمی، عامل افریقیه به جنگ فرنگ رفت و در این جنگ کشته شد. عبیده، عبدالملک بن قَطَن الفهّری را به جای او گماشت. هم در این سال، هشام بعد از عبیده، عبیدالله بن الحَبّاح را امارت افریقیه داد. او در مصر بود و از مصر به افریقیه رفت. در سال ۱۱۴، هشام مَسَلَمه را از ارمینیه عزل کرد و به جای او مروان بن محمد را امارت داد و نیز ابراهیم بن هشام را از حجاز عزل نمود و به جای او خالد بن عبدالملک بن الحارث بن الحَکَم را بر مدینه و محمد بن هشام المَخزومی را بر مکه و طایف حکومت داد. در سال ۱۱۶، هشام، جنید بن عبدالرحمان المُرّی را از خراسان معزول ساخت و حکومت خراسان را به عاصم بن عبدالله بن یزید الهلالی داد. هم در این سال عبدالله بن الحَبّاح، عَطِیة^۲ ابن الحجاج القیسی را بر اندلس حکومت داد. او به جای عبدالملک بن قَطَن رفته بود و جلیقیه^۳ به دست او گشوده شد.

در سال ۱۱۷، هشام، عاصم بن عبدالله را از خراسان عزل نمود و به جای او خالد بن عبدالله القسری را امارت خراسان داد. خالد، برادر خود اسد را جانشین خود ساخت. هم در این سال، هشام، عبیدالله بن الحَبّاح را به امارت افریقیه و اندلس فرستاد. عبیدالله در مصر بود، از آنجا به افریقیه رفت و فرزند خود را به مصر نهاد. او عَقَبه بن الحجاج را به اندلس فرستاد و پسر خود اسماعیل را به طَنجه. نیز حبیب بن ابی عبیده بن عَقَبه بن نافع را به غزا به مغرب گسیل داشت. او به سوس اقصى و سرزمین سودان دست یافت و فتوحات کرد و غنایم بسیار به دست آورد. نیز در سال ۱۲۲ بیشتر سرزمین صِقلیه را گشود. سپس او را برای فرونشاندن فتنه میسره فراخواند.

در سال ۱۱۸، هشام، خالد بن عبدالملک بن الحارث را از مدینه عزل کرد و

۲. عقبه

۱. عبدالله

۳. خلیتیه

محمد بن هشام بن اسماعیل را به جای او گماشت.

در سال ۱۲۰، اسد بن عبدالله الخراسانی بمرد و نصر بن سیار جای او را گرفت؛ و هم در این سال هشام، خالد بن عبدالله را از همه قلمروش در عراقین و خراسان عزل کرد و یوسف بن عمر الثقفی را از یمن فراخواند و به جای او منصوب داشت. او نیز نصر بن سیار را در خراسان باقی گذاشت.

در سال ۱۲۱ عهده‌دار قضای کوفه، ابن شُبْرُمه بود و عهده‌دار قضای بصره، عامر بن عبیده.

در سال ۱۲۲ یوسف بن عمر، ابن شُبْرُمه را به سجستان فرستاد و محمد بن عبدالرحمان بن ابی لیلی را به قضای کوفه منصوب کرد. نیز عهده‌دار قضای بصره، ایاس بن معاویه بن قره بود که در این سال بمرد.

در سال ۱۲۳، کلثوم بن عیاض که هشام او را به جنگ بربر فرستاده بود، کشته شد و عُقْبَةُ بن الحجاج امیر اندلس نیز بمرد؛ و گویند که او را خلع کردند. عبدالملک بن قَطَن به جای او گماشته آمد و این بار دوم بود که به حکومت می‌رسید.

در سال ۱۲۴، ابومسلم در خراسان ظهور کرد و بَلَج^۱ در اندلس شورش نمود و هم در این سال بمرد. او با بازمانده سپاه کلثوم بن عیاض بود که پس از کشته شدن او در مغرب به دست بربر، به آنجا رفته بود.

در سال ۱۲۵، ابوالخَطَّار، حُسام بن ضِرار الکلبی، امارت اندلس یافت. حنظله بن صَفْوَان از هشام خواسته بود که او را به امارت اندلس فرستد. چون ابوالخَطَّار به اندلس رسید، ثَعْلَبَةُ بن سلامه را از آنجا براند. در این سال ولید بن یزید، دایی خود یوسف بن محمد بن یوسف الثقفی را امارت حجاز داد.

در سال ۱۲۶، یزید، یوسف بن عمر را از عراق عزل کرد و به جای او منصور بن جُمهور را فرستاد. او عامل خود را به خراسان روان داشت ولی نصر بن سیار او را نپذیرفت و آن‌گاه یزید بن الولید، منصور بن جُمهور را از عراق عزل کرد و عبدالله بن عمر بن عبدالعزیز را به جای او فرستاد. و هم در این سال، عبدالرحمان بن حبیب بر افریقیه استیلا یافت و ما خیر آن را آوردیم. و در این سال، یزید بن الولید، یوسف بن محمد بن یوسف را از مدینه عزل کرد و عبدالعزیز بن عمرو بن عثمان را به جای او نصب

فرمود.

در سال ۱۲۷، عبدالله بن معاویه بن عبدالله بن جعفر بر کوفه مستولی شد و مروان، عبدالعزیز بن عمر بن عبدالعزیز را امارت حجاز داد و نضر بن سعید الحرشی را امارت عراق، ولی ابن عمر از پذیرفتن او سربرتافت و میانشان فتنه‌ها برخاست و ابن عمر به خوارج پیوست که ما اخبار آن را خواهیم آورد. در این سال بنی‌عباس بر خراسان استیلا جستند.

در سال ۱۲۹، یوسف بن عبدالرحمان الفهری بر اندلس امارت یافت و این امارت بعد از وفات ثوابه بن سلامه بود - چنان‌که در اخبارشان آمده است - و مروان، عبدالواحد بن سلیمان بن عبدالملک را بر حجاز و یزید بن عمر بن هبیره را بر عراق امارت داد.

در سال ۱۳۰، ابو مسلم خراسان را گرفت و نصر بن سیار از آنجا گریخت و در سال ۱۳۱ در حوالی همدان بمرد. هم در این سال، سیاه‌علمان آمدند و قحطیه سردار آنان بود. اینان به طلب ابن هبیره به عراق رفتند و آنجا را در تصرف آوردند و مردم با خلیفه آنان، ابوالعباس السفاح بیعت کردند. سپس در شام و مصر، مروان را منهزم ساختند و او را کشتند و دولت بنی‌امیه منقرض شد و امر خلافت به بنی‌عباس رسید. والملك لله يؤتیه من یشا من عباده.

این بود اخبار بنی‌امیه خلاصه شده از کتاب ابو جعفر الطبری. اینک بدان‌سان که شرط کرده‌ایم به ذکر اخبار خوارج می‌پردازیم. واللّه المعین لا رب غیره.

خوارج

خبر از خوارج و ذکر سرآغاز کار آنان و خروج پی در پی آنان در ملت اسلامی پیش از این، از حکمیت در جنگ صفین خبر دادیم و گفتیم که خوارج از علی کناره گرفتند و حکمیت را تقبیح کردند و او را تکفیر نمودند. علی نخست با مهربانی با آنان روبه‌رو شد که شاید بازگردند و باب گفت‌وگو و مناظره را گشود ولی آنان در اعتقاد خود پای فشردند و جز جنگ سخنی نگفتند و چنین شعار دادند که: هیچ حکمی جز خدا نیست. اینان، با عبدالله بن وهب الراسبی بیعت کردند. علی در نهروان با آنان جنگید و همه را نابود کرد. جماعت قلیلی از باقیمانده‌های آنان به انبار رفتند. علی برای کشتارشان کس فرستاد. طایفه کوچکی هم به سرکردگی هلال بن علقه^۱ خروج کردند، علی معقل بن قیس را بر سرشان فرستاد و به قتلشان آورد. جماعات دیگری در مداین و شهر زور نیز پیدا شدند و علی شریح بن هانی را برای سرکوب آنان روانه کرد. اینان نیز منهزم شدند و خلق کثیری از آنان کشته شد. قریب به پنجاه تن از ایشان که باقی مانده بودند، امان خواستند و امانشان داد.

پس از آنکه جمع خوارج پراکنده شد، بار دیگر برای کشتن علی و معاویه و عمرو بن العاص اجتماع کردند که در نتیجه علی رضی الله عنه به شمشیر عبدالرحمان بن ملجم کشت شد و گناه این کار برگردن او بماند و آن دو تن دیگر از مرگ نجات یافتند.

پس از شهادت علی، در سال ۴۱ که مردم با معاویه بیعت کردند و او بی هیچ رقیبی بر مسند خلافت اسلام قرار گرفت، قزو بن نوفل الاشجعی از علی و حسن (ع) کناره جست و با پانصد تن از خوارج به شهر زور آمد. چون با معاویه بیعت شد به اصحاب خود گفت: اکنون چیزی که در آن شکی نیست، فراز آمد پس به جهاد با آن برخیزید.

۱. علیه

اینان آمدند تا در نخيله در نزديکی کوفه فرود آمدند. معاويه مردم کوفه را به قتالشان فراخواند. مردم کوفه به جنگ با آنان بيرون آمدند. آنان گفتند: ما را با معاويه به حال خود گذاريد؛ کوفيان نپذيرفتند. افراد قبیله اشجع، با فزوة بن نوفل الاشجعی به گفت و گو پرداختند تا از آن کار منصرفش کنند. چون فزوه سر باز می زد، او را گرفتند و به قهر به کوفه بردند. خوارج نیز عبدالله بن ابی الحوساء^۱ را که از قبیله طی بود بر خود امير ساختند و با مردم کوفه به نبرد پرداختند. ابن ابی الحوساء نیز همراه با آنان نبرد می کرد، تا کشته شد.

پس از این نبرد، بر گرد حوثره بن وداع الاسدی اجتماع کردند و با صد و پنجاه تن علاوه بر بقایای سپاه ابن ابی الحوساء، به نخيله آمدند. معاويه نزد حوثره کس فرستاد تا او را از قصدی که دارد، باز دارد. حوثره سر بر تافت. معاويه، عبدالله بن عوف را با سپاهی بفرستاد.

در این جنگ حوثره و یارانش کشته شدند. تنها پنجاه نفر ماندند که آنان نیز به کوفه رفتند و در شهر پراکنده شدند. این واقعه در ماه جمادی الاخر سال ۴۱ بود. معاويه به شام رفت و مغیره بن شعبه را در کوفه نهاد. فزوة بن نوفل الاشجعی بار دیگر خروج آغاز کرد. مغیره جماعتی را به سرکردگی شیبث بن ربعی و به قولی معقل بن قیس بفرستاد. در شهر زور، با او روبه رو شدند و کشتندش. آن گاه مغیره کسی را فرستاد تا شیبب بن یجره را کشتند. او از همدستان ابن ملجم، در شب شهادت علی بود. این شیبب نزد معاويه آمد و او را گفت که علی را او کشته است. معاويه از او بیمناک شد و فرمان قتلش را داد. شیبب چندی در اطراف کوفه در خفا می زیست تا آن گاه که مغیره او را به دست آورد و کسی را فرستاد و به قتلش رساند.

آن گاه به مغیره خبر رسید که گروهی قصد خروج دارند. از آن جمله معین^۲ بن عبدالله المحاربی را نام بردند. مغیره او را حبس کرد و از او خواست که با معاويه بیعت کند، چون از بیعت سر بر تافت به قتلش آورد.

آن گاه ابو مریم، از موالی بنی الحارث بن کعب خروج کرد. اصحاب او همه زنان بودند. مغیره جماعتی فرستاد تا او و یارانش را کشتند.

آن گاه ابو لیلی در مسجد کوفه بانگ به «لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» برداشت و با دو تن از موالی

۱. الحریشی

۲. معن

خروج کرد ولی مغیره، معقل بن قیس الزیاحی را از پی او فرستاد. در سال ۴۲ در نزدیکی کوفه او را کشتند.

آن‌گاه سهم بن غالب^۱ الهجیمی^۲ در بصره بر ابن عامر، با هفتاد مرد، از آن جمله خطیم^۳ خروج کرد. نام خطیم، یزید بن مالک الباهلی بود. اینان میان جسر و بصره فرود آمدند. یکی از صحابه که از جنگی می‌آمد به آنان رسید. خوارج، او و پسر و برادرش را کشتند و گفتند که: اینان کافرند. آن‌گاه ابن عامر گروهی بر سرشان فرستاد، عده‌ای را کشتند و عده‌ای را امان دادند.

چون در سال ۴۵ زیاد به بصره آمد سهم^۴ و خطیم به اهواز گریختند. سهم با گروهی که گردش را گرفته بودند، به بصره آمد ولی یارانش از گردش پراکنده شدند و خود پنهان شد و از زیاد امان طلبید. زیاد امانش نداد. پس مخفیگاهش را به او نشان دادند. زیاد او را بکشت و در خانه‌اش بردار کرد. نیز گویند که او را عبیدالله بن زیاد در سال ۵۴ به قتل آورد.

آن‌گاه خوارج در کوفه گرد مُستورد بن علفه^۵ التیمی - از تیم الریاب - و حیان بن ظبیان^۶ السلمی و معاذ بن جَوین الطایی از بقایای لشکر نهروان را گرفتند؛ که اینان خود را در میان کشتگان انداخته بودند و بعد از کشته شدن علی به کوفه آمده بودند. چهار صد نفر در خانه حیان بن ظبیان جمع شدند تا برای خروج به مشورت پردازند و برای خود امیری برگزینند. همگان مستورد را به امارت برگزیدند و با او بیعت کردند. این واقعه در ماه جمادی‌الآخر بود. مغیره به دستگیری آنان پرداخت. حیان را به زندان افکند ولی مستورد بگریخت و در حیره فرود آمد و خوارج گرد او اجتماع کردند. چون خبر به مغیره رسید، برای مردم سخن گفت و خوارج را تهدید کرد. معقل بن قیس برخاست و گفت: هر رئیسی باید عهده‌دار قوم خود باشد. صعصعه بن صوحان نزد قبیله عبدالقیس آمد و او می‌دانست که چند تن از خوارج در خانه سلیم بن مخدوج العبیدی پنهان‌اند ولی هیچ نگفت زیرا نمی‌خواست افراد عشیره خود را به مغیره تسلیم کند.

باری، خوارج که شمارشان به سیصد تن می‌رسید، خود را به صراة رسانیدند. مغیره،

۲. الجهنی

۴. منهم

۶. ضبیان

۱. غانم

۳. خطیم

۵. علفه

مَعْقِل بن قیس را با سه هزار تن که بیشتر از شیعیان علی بودند، بر سر آنان فرستاد. معقل، سپاه بیرون آورد. خوارج کوشیدند تا از نهر گذشته به مداین روند. عامل مداین، سِمَاک^۱ بن عبید^۲ العبسی، راه بر آنان بگرفت و آنان را به طاعت و امان فرا خواند. آنان سر باز زدند و به جانب مذار راندند. این خبر در بصره، به ابن عامر رسید. شریک بن الأعور الحارثی را با سه هزار تن از شیعه بفرستاد. معقل بن قیس نیز به مداین آمد ولی خوارج به مداین رفته بودند. ابوالرّواغ^۳ الشاکری را با سیصد تن بر مقدمه روان کرد. در مذار به خوارج رسید. ابوالرّواغ می خواست پیش از رسیدن معقل جنگ را آغاز کند و چنین کرد. معقل شامگاهان در رسید. خوارج چند بار شبانه بر آنان حمله کردند تا آنگاه که خبر یافتند شریک بن الاعور نیز از بصره می آید. روز دیگر شریک و معقل اجتماع کردند. معقل ابوالرّواغ را با ششصد تن از پی خوارج فرستاد. اینان در جرجرایا^۴ به خوارج رسیدند و نبرد آغاز کردند و خوارج را به سباباط منهزم ساختند و از پی آنان روان شدند. مستورد دید که اینان که با ابوالرّواغ اند، از شجعان اصحاب معقل اند، این بود که از آنان روی گردانید و به سوی معقل تاخت در حالی که ابوالرّواغ از پی آنان می آمد. چون به معقل رسید میانشان جنگی سخت درگرفت. به ناگاه ابوالرّواغ برسید، بسیاری از اصحاب معقل را روی در هزیمت دید. همه را بازگردانید و جنگی سخت بکرد. مستورد بر معقل نیزه ای زد. نیزه در تن او فرو رفت. معقل هم چنان که نیزه در تن او بود، بر مستورد حمله آورد و با شمشیر بر فرق سر او زد و هر دو مردند. علم را به وصیت معقل، عمرو بن مُحرز بن شهاب التیمی گرفت. او سپاه را به حمله بر خوارج ترغیب کرد و چنان حمله آوردند که جز پنج یا شش تن از خوارج باقی نماند.

کلبی می گوید که: مستورد از قبیله تیم، از بنی ریاح است.

درایام زیاد، قریب الازدی و زحاف^۵ الطایی که پسر خاله یکدیگر بودند، در بصره خروج کردند. سمره بن جندب عامل بصره بود. اینان بعضی از مردان بنی ضبه را کشتند ولی جوانان بنی علی و بنی راسب به مقابله با آنان برخاستند و تیر باران شان کردند. در این نبرد، قریب کشته شد. او را، عبدالله بن اوس الطاحی^۶ کشت و سرش را نزد زیاد آورد.

۱. سمال

۳. ابوالرّواغ

۵. زحاف

۲. عبید

۴. جرجان

۶. الطایی

زیاد برای نابودی خوارج سخت می‌گرفت. سمره را نیز فرمان‌های شدید داد چنان‌که در این ایام خلق بسیاری از آنان کشته شدند.

در سال ۵۲، زیاد بن خراش العجلی با سیصد سوار، در ناحیه سواد، بر زیاد خروج کرد. زیاد، سعد بن حذیفه را با گروهی به سر او فرستاد و او همه را بکشت. نیز از خوارج یاران مستورد، یعنی ظئیان و مُعَاذ الطَّائِبی خروج کردند. زیاد، کسانی را فرستاد تا آن دو و یارانشان را کشتند؛ و گویند امانشان داد و متفرق شدند.

در سال ۵۸، هفتاد تن از خوارج که همه از عبدالقیس بودند در بصره اجتماع کردند و با طووف بن غلاق بیعت کردند که از ابن زیاد انتقام بگیرند. سبب آن بود که ابن زیاد، گروهی از خوارج را در بصره به زندان افکنده بود و در آنجا آنان را وعده داده بود که اگر بعضی از یاران خود را بکشند آزادشان نماید. گروهی چنین کرده و آزاد شده بودند. یکی از اینان طووف بود. این گروه بعد از اعمال خود پشیمان شدند و نزد اولیای مقتولان رفتند تا دیه کشتگانشان را بپردازند یا قصاص شوند، ولی آنان از گرفتن دیه سر باز زدند. یکی از علمای خوارج بر طبق این آیه: «ثم ان ربك للذین هاجروا من بعد ما فتنوا ثم جاهدوا و صبروا ان ربك من بعدها لغفور رحيم.» گفت: باید جهاد کنند. این بود که این گروه عزم جهاد کردند. ابن زیاد خبر یافت اینان در خروج شتاب ورزیدند و مردی را کشتند و به جلدحاء رفتند. ابن زیاد، گروهی از شرطه‌ها و جنگجویان را بر سر آنان فرستاد. در این زدوخورد، نخست فرستادگان ابن زیاد منهزم شدند، سپس جمع کثیری از مردم برای دفعشان گرد آمدند و جنگ در پیوستند. در این جنگ همه آن خوارج کشته شدند. ابن زیاد بر خوارج سحت گرفت و جماعتی از آنان را به قتل آورد، از آن جمله بودند: عروة بن ادیه^۱ برادر مرداس بن ادیه. ادیه نام مادرشان بود و پدرشان حذیر^۲ از بنی تمیم بود. روزی عروه ایستاد و به موعظه ابن زیاد پرداخت و گفت: «اتبنون بكل ربيع آية تعبثون و تتخذون مصانع لعلکم تخلدون و اذا بطشتم بطشتم جبارین».

چون این آیه را خواند ابن زیاد با خود اندیشید: کسی که چنین سخن می‌گوید باید یاران بسیاری پشت سر داشته باشد. این بود که او را دستگیر کرد و دست‌ها و پاهایش را برید و دخترش را نیز به قتل آورد. برادرش، مرداس از بزرگان و عبّاد خوارج بود و در نهروان حضور داشت. او خروج زنان را حرام می‌شمرد و جنگ با کسانی را که با آنان به

جنگ برنخاسته باشند، جایز نمی‌شمرد. زنش از زنان عابده، از بنی یربوع بود. ابن زیاد او را نیز بگرفت و دست‌ها و پاهایش را بیرید. ابن زیاد سخت به تعقیب خوارج پرداخت و زندان‌ها را از آنان بینداشت. ولی مرداس را از آن میان به سبب کثرت زهد و عبادتش آزاد کرد. مرداس که از او بیمناک بود به اهواز رفت. چون به اموال بیت‌المال برخورد می‌کرد آن را می‌گرفت و مقداری از آن را برای اصحاب خود برمی‌داشت و باقی را باز می‌گردانید.

ابن زیاد، اَسْلَمَ بن زُرْعَةَ الْكِلَابِي را با دو هزار مرد به جنگ مرداس فرستاد و او را به بازگشت به جماعت فراخواند ولی مرداس و یارانش سربر تافتند و جنگ در پیوست. در این جنگ مرداس و یارانش منهزم شدند. ابن زیاد، عَبَاد بن عَلْقَمَةَ الْمَازِنِي را از پی آنان فرستاد. عباد آنان را در توج بیافت، همه مشغول نماز بودند. هم‌چنان که برخی در رکوع و برخی در سجود بودند، عباد همه را به قتل آورد و آنان بر همان حال به نماز خود ادامه می‌دادند. آن‌گاه سر مرداس را به بصره آورد. عبیدة بن هلال با سه نفر دیگر در نزدیکی قصر الاماره در کمین او نشست تا به ناگاه او را بکشد ولی چون به رازش پی بردند، او را گرفتند و کشتند. مردم بصره نیز بر سر خوارج ریختند و جماعتی از آنان را به قتل آوردند. در این ایام عبیدالله بن ابی بکره از سوی ابن زیاد، عامل بصره بود. ابن زیاد فرمانش داد که خوارج را تعقیب کند. او نیز گروهی را به زندان افکند و برای آزاد ساختنش کفیلی مطالبه می‌کرد. چون عروبة بن ادیه را آوردند، گفت: «من خود کفیل تو می‌شوم» و او را آزاد ساخت. ولی چون ابن زیاد از کوفه به بصره آمد، همه زندانیان و حتی آنان را که به کفالت آزاد شده بودند، بکشت. آن‌گاه از ابن ابی بکره، عروبة بن ادیه را طلب کرد. از پی او همه جا رفتند تا بر او دست یافتند، نزد ابن زیادش آوردند. فرمان داد دست و پایش را بریدند و بر دارش کردند. این واقعه در سال ۵۸ بود.

چون کار ابن الزبیر در مکه بالا گرفت، خوارج که پس از قتل مرداس، ابن زیاد بر آنان سخت گرفته بود به اشارت نافع بن الازرق که خود از بزرگان خوارج بود، به ابن الزبیر پیوستند تا با یزیدیان بجنگند. هنگامی که نزد او می‌رفتند، گفتند: اگر در عقیده میان ما اختلاف است چه باک، از خانه خدا دفاع می‌کنیم. آن‌گاه همراه او به جنگ پرداختند. چون یزید بن معاویه بمرد و لشکر یزید از مکه بازگشت اینان نیز به انتقاد از رأی ابن الزبیر پرداختند و زبان به ملامت عثمان گشودند و از او براءت جستند و مخالفت خود را

با ابن الزبیر آشکار ساختند.

عبدالله بن الزبیر چون چنان دید خطبه‌ای طولانی ادا کرد و بر شیخین و عثمان و علی ثنا گفت و از آنچه خوارج می‌پندارند، تبری جست و گفت: «همه شما را به شهادت می‌گیرم که من دوست پسر عفان و دشمن دشمنان او هستم». خوارج فریاد زدند که: «خدا از تو بیزار است.» ابن الزبیر هم گفت: «خدا از شما بیزار است.» و از گرد او پراکنده شدند.

آن‌گاه نافع بن الأزرق الحنظلی و عبدالله بن الصفار السعدی و عبدالله بن اباض و حنظله بن بیهس و بنی الماحوز^۱ یعنی عبدالله و عبیدالله و زبیر از بنی سلیط بن یزوع و همه از تمیم، به بصره آمدند. ابوطالوت از بنی بکرین وائل و ابوقدیک عبدالله بن ثور بن^۲ قیس بن ثعلبه و عطیه بن الاسود الیشکری به یمامه رفتند و به یاری ابوطالوت بر آن حمله آوردند. سپس یاران او را ترک گفتند و گرد نجده بن عامر الحنفی را گرفتند. از این پس خوارج به چهار گروه تقسیم شدند: فرقه اول، ازارقه‌اند، اصحاب نافع بن الازرق الحنفی، او از دیگر مسلمانان براءت می‌جست و تکفیرشان می‌کرد و کشتن همه حتی قتل اطفال را هم جایز می‌شمرد و تصرف در هر امانتی از آنان را که نزدشان بود، حلال می‌دانست. زیرا معتقد بود که از آن کفار است. فرقه دوم، نجدیه‌اند. آنان در همه اینها که بر شمریم، به خلاف ازارقه‌اند. فرقه سوم، اباضیه‌اند، اصحاب عبدالله بن اباض المرّی؛ اینان می‌گویند: باید درباره همه مسلمانان چنان حکم کرد که درباره منافقین.

البته نه مانند ازارقه در افراط و نه مانند نجدیه. اینان ازدواج با مسلمانان را جایز می‌دانند و ارث بردن از آنان را نیز حرام نمی‌دانند. قول اینان به سنت نزدیک‌تر است. از این فرقه‌اند: بیهسیه، اصحاب ابو بیهس^۳ هیثم بن جابر الضبعی. فرقه چهارم، صفریه‌اند. اینان با اباضیه موافق‌اند مگر در بابت کسانی که به جنگ نمی‌روند که اباضیه در این باب از آنان سختگیرترند.

در این آراء بعدها اختلافاتی پدید آمد. در تسمیه صفریه نیز اختلاف است. بعضی او را به ابن صفار منسوب دارند و بعضی گویند در اثر عبادت چهره‌هایشان زرد شده بود.

۲. نور

۱. الماحوز

۳. بیهس

خوارج پیش از آنکه به چهار فرقه منقسم گردند، یک رأی واحد داشتند و جز در برخی فروع نادر، اختلافی نداشتند. سبب این اختلافها مکاتباتی بود که میان نافع بن الازرق و ابو بیهس و عبدالله بن اباض انجام گرفت. میرد آنها را در الکامل آورده است. به آنجا بنگرید.

در سال ۶۴ چون نافع به نواحی بصره آمد، در اهواز اقامت جست و بی هیچ سؤال و جوابی به کشتن مردم می پرداخت. امیر بصره، عبدالله بن حارث بن نوفل بن الحارث بن عبدالمطلب بود. او مسلم بن عبیس^۱ بن کزیز^۲ بن ربیعہ از مردم بصره را، به اشارت احنف بن قیس به جنگ او فرستاد. مسلم، نافع را از اطراف بصره براند و در اهواز با او رویه رو شد. بر میمنه مسلم، حجاج بن باب الحمیری بود و بر میسرہ اش، حارثه بن بدر الغدانی^۳. بر میمنه نافع، عبیده بن هلال بود و بر میسرہ اش، زبیر بن الماحوز^۴. از این سو نافع کشته شد و از آن سو مسلم. مردم بصره، حجاج بن باب را بر خود ساختند و خوارج، عبدالله بن الماحوز را. این دو نیز کشته شدند و مردم بصره، ربیعہ بن الأجرم^۵ را بر خود امیر ساختند و خوارج، عبیدالله بن الماحوز را. دو سپاه تا شامگاه نبرد کردند. به خوارج مدد رسید؛ بر مردم بصره حمله آوردند و آنان را منهزم ساختند. ربیعہ نیز کشته شد و به جای او حارثه بن بدر فرماندهی یافت. او توانست سپاه را بازپس آورد و به اهواز رساند.

آنگاه عبدالله بن الحارث از بصره معزول شد و ابن الزبیر، حارث بن القباعین ابی ربیعہ را به بصره فرستاد. خوارج به بصره تاختند. احنف بن قیس اشارت کرد که امارت بصره به مهلب واگذار شود. ابن الزبیر او را به امارت خراسان فرستاده بود. نامه ای در این باب به مهلب نوشتند او نیز اجابت کرد. مهلب بدان شرط پذیرفت که هر چه در تصرف می آورد، از آن او باشد. آنگاه دوازده هزار مرد جنگی برگزید و به جانب خوارج روان شد. آنان را از پل دور ساخت. حارثه بن بدر نیز بیامد و هر چه برای قتال با خوارج به همراه داشت، به مهلب سپرد و خود خواست از نهر بگذرد و به بصره رود، در آب غرقه شد.

۱. عبیس

۳. الغدانی

۵. الاحزم

۲. کویز

۴. الماحوز

مهلَب بسیج نبرد کرد. بر مقدمه، پسر خود مُغیره را بفرستاد. مغیره با خوارج روبه‌رو شد و آنان را از سوق الاهواز به مناذر^۱ راند. مهلب در سولاف فرود آمد. خوارج حمله‌ای سخت کردند، چنان‌که اصحاب مهلب بازپس نشستند و نبرد را برای روز دیگر نهادند. مهلب از دُجیل گذشت و در عاقول^۲ فرود آمد. از آنجا نیز حرکت کرد و در نزدیکی آنان لشکرگاه زد و خندق کند و جاسوسان و خبرآوران به اطراف گماشت.

عبیده‌بن هلال و زبیربن الماحوز در یکی از شب‌ها به قصد شیخون بیرون آمدند، ولی دیدند که دشمن در نهایت آمادگی است. روز دیگر مهلب سپاه خود را تعبیه داد و عازم نبرد شد. در میمنه او، تمیم و ازد بودند و در میسره، بکر و عبدالقیس و مردم عالیه در قلب جای داشتند. بر میمنه خوارج، عبیده‌بن هلال الیشکری بود و بر میسره، زبیربن الماحوز. جنگ در پیوستند و هر دو سو نیک پایداری کردند. به ناگاه خوارج حمله‌ای سخت آغاز کردند، در سپاه مهلب آشفتگی افتاد و منهزم شد. مهلب خود را به تپه‌ای رساند و بانگ برداشت و فراریان را فراخواند. سه هزار تن که بیشتر از قبیله ازد بودند اجتماع کردند. مهلب با آن گروه بازگشت و بر خوارج زد، جنگ سخت شد و خوارج را سنگباران کردند. عبدالله‌بن الماحوز کشته شد و بسیاری دیگر به قتل آمدند و عاقبت خوارج که سخت شکست خورده بودند به جانب کرمان و اصفهان روان شدند.

خوارج، زبیربن الماحوز را بر خود امیر ساختند. مهلب همچنان در مکان خود بماند، تا آن‌گاه که مصعب‌بن الزبیر به امارت بصره آمد و مهلب معزول گردید. اما نجده‌بن عامربن عبدالله‌بن ساد^۳ ابن المقرج الحنفی، نخست با نافع‌بن الازرق بود. چون میانشان خلاف افتاد، او به یمامه رفت و ابوطالوت را به سوی خود خواند. ابوطالوت از بکرین وائل بود. نجده برفت و حضارم را غارت کرد. حضارم از بلاد بنی حنیف بود. در آنجا بیش از چهار هزار برده بود. نجده، آنان را میان یاران خود تقسیم کرد. این واقعه در سال ۶۵ اتفاق افتاد. نیز کاروانی را که از بحرین می‌آمد و برای ابن الزبیر می‌رفت، بزد و نزد ابوطالوت آورد و همه را میان اصحاب خود تقسیم کرد. پس خوارج دیدند نجده برای آنان بهتر از ابوطالوت است، این بود که با ابوطالوت راه مخالفت پیش گرفتند و با نجده بیعت کردند. نجده یاران خود را بر سر بنی کعب‌بن ربیعہ کشید و از آنان کشتار بسیار کرد

۲. عقیل

۱. مادر

۳. سیار

و با سه هزار تن به یمامه بازگشت. در سال ۶۷ به بحرین رفت. در بحرین از عبدالقیس و دیگر قبایل جماعتی گرد آمد و آهنگ جنگ با آنان کردند. ولی ازدیان با او از در مسالمت درآمدند. دو سپاه در قطیف^۱ به یکدیگر رسیدند، عبدالقیس شکست خورد و نَجده و یارانش کشتار بسیار کردند. آنگاه گروهی از یاران خود را به خط فرستاد و بر مردم آنجا پیروزی یافت.

چون در سال ۶۹ مُضْعَب بن الزبیر به بصره آمد، عبدالله بن حُمَیر^۲ اللّیثی الأعور را با بیست هزار جنگجو به جنگ نَجده فرستاد. نجده در قطیف بود. چون نبرد آغاز شد سپاه نجده پیروز شد و دشمن را منهزم کرد و هر چه در لشکرگاهشان بود، به غارت برد. نجده بعد از این پیروزی، سپاهی به سرداری عطیة بن الاسود الحنفی - از خوارج - به عمان فرستاد. عباد بن عبدالله که پیری بزرگوار بود، عامل آنجا بود. عطیة با او نبرد کرد و او را به قتل آورد. چند ماه در عمان درنگ کرد، سپس یکی از خوارج را در آنجا به امارت برگماشت و خود بازگشت. ولی مردم عمان او را کشتند و سعید و سلیمان پسران عباد را بر خود امیر ساختند.

میان عطیة و نجده اختلاف افتاد، عطیة به عمان بازگشت ولی نتوانست داخل شهر شود. پس از راه دریا به کرمان رفت. مهلب سپاهی بر سر او فرستاد. عطیة از آنجا به سجستان گریخت و از سجستان به سند رفت. در قندابیل به دست گروهی از سپاهیان مهلب کشته شد.

پس از شکست ابن عمیر، نجده دسته‌هایی از یاران خود را برای گرفتن زکات به بادیه‌های اطراف فرستاد. این گروه‌ها در کاظمه با بنی تمیم به زد و خورد پرداختند. مردم طویل به یاری بنی تمیم برخاستند. ولی نجده سپاهی فرستاد و آنان را تار و مار ساخت و کشتار نمود و زکات بستند. از آنجا به صنعاء رفت. مردم صنعاء با او بیعت کردند و زکات پرداختند. آنگاه ابو فدیک را به حضرموت فرستاد. از آنجا نیز زکات گرفت. در سال ۶۸ با نهصد تن از یاران خود به حج رفت؛ بعضی گویند با دو هزار تن. با ابن الزبیر نیز چنین مصالحه کردند که هر یک با یاران خود در ناحیه‌ای از حرم نماز بخوانند.

نجده از مکه به مدینه رفت. مردم مدینه بسیج نبرد با او کردند. نجده به طائف رفت و دختری از آن عبدالله بن عمرو بن عثمان را بیافت و به سبب خویشاوندی او را حاض خود

ساخت. خوارج خواستند او را بیازمایند، گفتند: این کنیز را بفروش. نجده گفت: من سهمی را که از او داشتم آزاد کردم. یکی گفت او را به من به زنی ده. نجده گفت: او بالغ است و اختیار خود را خود به دست دارد، نمی خواهد شوی کند.

چون به طایف نزدیک شد، عاصم بن عروة بن مسعود الثقفی نزد او آمد و با او بیعت کرد. او نیز حاروق^۱ را بر طایف و تباله^۲ و سراً امارت داد و سعد الطالیع را بر نواحی نجران. نجده آن‌گاه به بحرین بازگشت و راه آذوقه بر مکه و مدینه بیست. ابن عباس به او نوشت که: «ثمامة بن اثال چون اسلام آورد راه خواربار بر مکه که مردم آن مشرک بودند، بیست. رسول خدا (ص) به او نوشت که مردم مکه خاندان خدا هستند. راه خواربار را بر آنان میند. او نیز راه را بگشود.» اکنون تو راه خواربار بر مکه بسته‌ای حال آنکه ما مسلمانیم. نجده با شنیدن این سخن، راه را بگشود.

میان اصحاب نجده اختلاف افتاد، زیرا ابوسنان حی بن وایل او را گفت: کسانی را که به تقیه ما را اطاعت می‌کنند بکشیم. نجده بر او بانگ زد و گفت: بر ما است که به ظاهر حکم کنیم. روز دیگر میان او و عطیه خلاف افتاد، زیرا نجده سپاهی را که در دریا به جنگ رفته بود، بیش از کسانی که در خشکی جنگیده بودند، از غنایم نصیب داد و عطیه با او در این باب به منازعه برخاست و نجده دشنامش داد. عطیه از این دشنام خشمگین شد و مردم را به خلاف او برانگیخت. روز دیگر از او خواستند که مردی از دلیران سپاه را که شراب خورده بود، حد بزند ولی نجده از حد زدن او ابا کرد. این نیز سبب اختلاف شد. تا روزی که عبدالملک برایش نامه نوشت و او را به طاعت فراخواند بدان شرط که یمامه را بدو واگذارد و همه اموال و خون‌هایی را که برگردن اوست بر او ببخشد. یارانش او را به گشودن باب مراوده با عبدالملک متهم کردند. همه این امور سبب شد که عطیه از او جدا شده، به عمان برود. چون عطیه به عمان رفت، جمعی دیگر نزد او رفتند و ابوقدیک عبدالله بن ثور، یکی از افراد قبیله بنی قیس بن ثعلبه را بر خود امیر ساختند. نجده خود را پنهان ساخت. ابوقدیک در طلب او به جد در ایستاد. نجده در یکی از دیه‌های حجر پنهان شده بود و از آنجا نزد خویشاوندان مادری خود که از قبیله تمیم بودند، رفت و عزم آن داشت که نزد عبدالملک رود. ابوقدیک از قصد او آگاه شد و گروهی را بر سر او فرستاد. در زدو خوردی که رخ داد، کشته شد. جماعتی از اصحاب

۱. حازرق

۲. بیانه